



## اعتراف به استفاده از هوش مصنوعی

ری کودان، نویسنده ژاپنی پس از اینکه یکی از معتبرترین جوایز ادبی این کشور را برد، اعتراف کرد که از یک منبع غیرمعمول کمک گرفته است. ایسنا ضمن اعلام این خبر نوشت، این نویسنده ۳۳ ساله که جایزه آکوتگاوا را برای بهترین اثر داستانی از یک نویسنده نوظهور دریافت کرده است، گفت: «من قصد دارم از هوش مصنوعی در نوشتن رمان‌هایم، سود ببرم و درعین حال اجازه می‌دهم خلاقیت خود را به بهترین شکل بیان کنم.» ری کودان در یک نشست رسانه‌ای تأیید کرد که حدود پنج درصد از کتاب او «برج همدردی توکیو» که توسط اعضای هیئت‌دوران به‌عنوان اثری عملاً بی‌عیب و نقص مورد تحسین قرار گرفت، کلمه‌به‌کلمه توسط هوش مصنوعی تولید شده است. این رمان حول معضلات یک معمار است که وظیفه دارد یک زندان بلند و راحت در توکیو بسازد که در آن قانون شکنان توانبخشی می‌شوند و هوش مصنوعی یکی از موضوعات اصلی داستان است.



## حمایت از فلسطین در ساندنس

راهپیمایان طرفدار فلسطین، با حضور در خیابانی که جشنواره ساندنس در آن برگزار می‌شود، جو بایدن را به «نسل‌کشی» متهم کردند. مهر ضمن اعلام این خبر به‌نقل از روایتی نوشت، راهپیمایی طرفداران فلسطین در خیابان اصلی شهر پارک‌سیتی در ایالت یوتا در ایالات‌متحده آمریکا، برگزار شد. این راهپیمایی که با عنوان «بگذارید غزه زنده بماند» سازماندهی شد، وابسته به ساندنس نبود و تا انتها به‌صورت مسالمت‌آمیز برگزار شد، گرچه پلیس پارک‌سیتی در نهایت تقریباً تمام خیابان اصلی را که مرکز گردهمایی سالانه سینمادوستان است، بست. سازمان‌دهندگان تظاهرات گفتند که نه‌تنها با جشنواره ساندنس مشکلی ندارند، بلکه می‌خواهند تماشاگران و خبرنگاران بدانند که یوتا در کنار فلسطین ایستاده است. با توجه به رسانه‌های بزرگی که ساندنس هر سال به خود جلب می‌کند، جلب‌توجه دوربین‌ها و خبرنگاران بخشی از هدف این راهپیمایی اعتراضی بود. جشنواره ساندنس از ۱۸ ژانویه (۲۸ دی‌ماه) آغاز شد و تا ۲۸ این ماه (۸ بهمن‌ماه) ادامه خواهد داشت.



## ناشران دست به کار شدند

دفتر حمایت از حقوق آفرینش‌های فکری، از ورود به حوزه پیگیری شکایات‌ها و مسائل حقوقی ناشران در خصوص قاچاق کتاب، کتاب‌سازی و انتشار اینترنتی کتاب‌ها خبر داد. تسنیم ضمن اعلام این خبر نوشت، اخیراً گروهی از ناشران برای پیگیری موضوع نقض حقوق خود دست به‌کار شده‌اند و شرایطی را فراهم آورده‌اند که ناشران بدون پرداخت هزینه و صرف وقت، بتوانند شکایات‌های خود را دنبال کنند. این گروه از ناشران دفتر حمایت از حقوق آفرینش‌های فکری را راه‌انداخته‌اند. سیدعباس حسینی‌نیک، مدیر انتشارات مجد، ضمن اعلام این خبر از احیای دوباره این دفتر و ورود به موضوع انتشار غیرقانونی کتاب‌های ناشران و راه‌اندازی سایت خدمت‌رسانی به این حوزه خبر داد. حسینی‌نیک از ناشران خواست تا در صورتی که حقوق چاپشان نقض شده است، برای پیگیری به دفتر حمایت از حقوق آفرینش‌های فکری مراجعه کنند.

میزگرد  
اندیشه



# گشوده به تقسیم‌بر

## ارزیابی احمد بستانی و شروین مقیمی زنجانی از خوانش‌های متنوعی که از آرای لئو اشتراوس صورت می‌گیرد / بخش دوم و پایانی



فرزاد نعمتی

خبرنگار گروه فرهنگ

در شماره دیروز روزنامه «هم‌میهن» بخش نخست گفت‌وگو با احمد بستانی، عضو هیئت‌علمی علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی و شروین مقیمی زنجانی، عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، درباره جایگاه علمی اشتراوس و مفاد اصلی نقد او بر تجدید منتشر شد. در ادامه این گفت‌وگو از مهمانان نشست پرسیدیم که آیا می‌توان اشتراوس را در یکی از طرفین مناظره میان طرفداران و مخالفان گسست سامانه‌های دانایی قدما و تجدید قرار داد؟ آیا او متفکری محافظه‌کار است؟ نوع خوانشی که در حوزویان ایرانی از آرای او در دو دهه اخیر رواج داشته است، موضوعیت و صحت دارد یا نه؟ در ادامه بخش دوم و پایانی این نشست، تقدیم شما خواهد شد.

یکی از بحث‌هایی که در دهه اخیر در ایران رونق گرفته است، پرسش «مشروعیت عصر مدرن» است. در این میان، عموماً اشتراوس در کنار هانس بلومنبرگ قرار می‌گیرد که قائل به گسست دو سامانه دانایی قدما و تجدید است و در برابر آنها از کارل لویت و کارل اشمیت نام برده می‌شود که سامانه تجدید را صورت سکولاریزه سنت قدمایی قلمداد می‌کنند. آیا با این تقسیم‌بندی و مفاد آن موافق هستید؟

**شروین مقیمی:** چندی پیش در نشست کتابی به‌نام «ضدروشنگری»، نوشته گریم جرارد شرکت کردم. نویسنده این کتاب، در تقسیم‌بندی خود از جریان‌های ضدروشنگری در غرب، نتوانسته بود برای اشتراوس جایی در خور در کتابش پیدا کند. او تقریباً راجع به همه چهره‌های مهمی که افکار ضدروشنگری داشتند، سخن گفته بود. البته در باره سنت‌گراها کمتر نوشته بود اما کسی چون اریک فوگلین را نیز در نظر آورده

به‌عنوان مثال تاریخی گرابی از نظر اشتراوس یک جزم است زیرا از نظر او مورخ علمی کسی است که فهمی که از یک کتاب یا اثر ارائه می‌دهد، بر همان فهمی که خود نویسنده داشته است، منطبق باشد. اما اگر از پیش شرایط تاریخی - اجتماعی در فهم متن مفروض گرفته شود و آن اثر را تخته‌بند آن شرایط فرض کنیم، دچار تاریخی‌گرایی شده‌ایم. اشتراوس منکر تأثیر آن شرایط نیست اما می‌گوید اینکه این تأثیر را «مفروض» بگیریم، خود این مفروض‌رفتن، ضد فلسفی و جزم‌اندیشانه است زیرا به‌محض اینکه این جزم را نپذیریم آن وقت برای نمونه می‌شود به این هم فکر کرد که شاید کسی چون ماکیاوولی از عصر خود فراوی کرده باشد. این «شاید» خود می‌تواند به پرسشی فلسفی بدل شود. اما اگر قرار باشد تکلیف از پیش معین باشد، آنگاه چاره‌ای نیست جز اینکه بگوییم به‌ر حال ماکیاوولی هم با همه نوعی که داشته، تحت‌تأثیر شرایط اجتماعی از یک‌سو و گفتار فکری مسلط بر دوره موسوم به رنسانس از سوی دیگر، قرار گرفته و آن مکتوبات را نوشته است. روی هم‌رفته من فکر می‌کنم کسانی که می‌کوشند اشتراوس را ذیل دعوی گسست و تداوم قرار دهند، پرسش و مسئله او را به‌درستی متوجه نخواهند شد زیرا این مسئله اصلی اشتراوس نیست، برای نمونه، موضع اشتراوس در مقابل ماکیاوولی، رد کردن او نیست. او کاری به رد و تأیید ماکیاوولی ندارد. او فقط ماکیاوولی را شرح می‌دهد، بنابراین خیلی دور از ذهن است که اشتراوس را ضد ماکیاوولی بدانیم.

**احمد بستانی:** حتی جایی بحث ماکیاوولی درباره «سلاح خوب»، در کنار «قانون خوب» را تأیید می‌کند.

**شروین مقیمی:** یا جایی که ماکیاوولی درباره پیامبران مسلح و پیامبران بی‌سلاح سخن می‌گوید، مسئله این است که اشتراوس وصله ناجور است و هر کوششی برای قراردادن او ذیل یک تقسیم‌بندی یک ایرادی پیدا می‌کند. این به‌خاطر چندپهلونویسی عمدی و موجزنویسی عمدی اوست که نسبتی با پروژه فکری‌اش دارد. کم‌نویسی اشتراوس و ایجاز گفتارش در باب اصل و اساس پروژه‌اش، به‌نحوی است که هر کسی از ظن خود یار او می‌شود. بنابراین او هم قائل به گسست است، هم قائل به تداوم. بلومنبرگ هم در کتاب «حقانیت عصر جدید» نمی‌گوید که من به‌طور کامل طرفدار گسست هستم. او خیلی جاها نظر لویت را تأیید می‌کند و می‌گوید که بسیاری از متفکران مدرن، اتفاقاً ساحت الاهیاتی را تداوم بخشیدند. منتها از نظر بلومنبرگ آنجایی که این چنین کردند، دیگر مدرن در معنای مضیق کلمه - که همان معنای مدنظر بلومنبرگ است - نبودند. آنها تا آنجایی مدرن محسوب می‌شوند که SelfAssertion را مینا قرار داده‌اند. این «خودتصدیق‌گری» (SelfAssertion) است که عصب اصلی مدرنیسم است. بلومنبرگ قبول دارد که بقیه مفاهیم، مثلاً الگوی پیشرفت خطی به‌نوعی در تداوم با مفهوم providence و «مشیت» در الاهیات مسیحی است. بنابراین این تقسیم‌بندی‌ها ایرادهایی دارد و در مورد اشتراوس به‌طریق اولی این ایرادها خود را نشان می‌دهند.

**احمد بستانی:** یکی از بحث‌های مهم اشتراوس، نسبت «شهر» و «فلسفه» است. به این تعارض شهر و فلسفه در اندیشه اشتراوس، به دو نحو نگاه شده است. دسته‌ای از مفسران اشتراوس مانند هاینریش مایر تأکید اساسی پروژه او را دفاع از فلسفه در مقابل شهر تلقی می‌کنند. دغدغه اصلی اینجا سیاست نیست، بلکه نجات فلسفه است. برخی نیز این بحث را مطرح می‌کنند که چه بر سر تمدن جدید آمده است؟ در اینجا همان بحث درون‌ماندگاری (immanence) خیلی مهم است. کسانی چون آرنت هم هستند که کمتر از اشتراوس دغدغه فضیلت را ندارد اما در نهایت می‌گوید، سیاست عرصه فضیلت مدنی است ولی لزوماً عرصه حقیقت فلسفی نیست. پس شهر و مناسبات شهر را باید جدی گرفت و فلسفه را باید به زبان شهر ترجمه کرد. در واقع آنچه اشتراوس آن را امری منفی می‌داند، آرنت اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌کند. نمونه این نگاه آرنت در مقاله «حقیقت و سیاست»، در کتاب «بین گذشته و آینده» دیده می‌شود. آرنت می‌پذیرد که حقوق بشر، حقوق طبیعی و برابری، یا در هوا هستند و هیچ دلیل فلسفی‌ای برای آنها نمی‌توان داشت اما درعین حال می‌گوید که چاره‌ای نداریم از اینکه نظم اجتماعی جدید آنها را بپذیریم. ارضفا و به‌نحوی تمجیدآمیز نیز به این پذیرش اذعان می‌کند و بر آن است که با توجه به اهمیت این پذیرش، برای خیر جمعی باید به آن تن داد.

درباره نزاع بلومنبرگ با اشمیت و لوییت باید گفت که این نزاع بسیار مهمی است، اما اشتراوس در این نزاع قابل توضیح نیست. اصلاً آن چیزی که بلومنبرگ به آن SelfAssertion می‌گوید کم‌وبیش همان چیزی است که من به آن immanence گفتم و نزد اشتراوس مقوله‌ای منفی تلقی می‌شود. اشتراوس همین SelfAssertion را ایراد انسان جدید می‌داند؛ انسانی که گمان می‌کند عقل آن هم عقل جدید و عقل روشنگری که بلومنبرگ تاحدی مدافع آن است، می‌تواند روی پای خود بایستد. از طرفی دیگر بر خلاف اشمیت و لوییت که معتقدند اندیشه مدرن چیزی نیست جز شکل سکولار شده الاهیات، اشتراوس با این صورت‌بندی کاملاً مخالف است و مدرنیته را حاصل تحولی در درون فلسفه سیاسی می‌داند، نه حاصل سکولار شدن الاهیات. البته بله او نسبتی هم با الاهیات دارد اما تز اشمیت و لوییت، به‌خصوص اشمیت کاملاً ذات‌گرایانه است. از نظر اشمیت هیچ اتفاق خاصی نیفتاده است و همان موضوعات و تم‌ها این بار لباس جدیدی پوشیده‌اند. در لوییت کسی این تفسیر رنگ‌بوی هایدگری هم پیدا می‌کند. در کل شیوه بحث اشتراوس کاملاً از این مناظره خارج است. اشتراوس و اشمیت را می‌شود با هم مقایسه کرد اما در این مناظره نمی‌توان برای اشتراوس جایی تعبیه کرد زیرا او همانقدر که با بلومنبرگ مخالف است با اشمیت و لوییت نیز از برخی جهات مخالف است.

بود. با این همه او جایی برای اشتراوس پیدا نکرده بود. دلیل این امر چیست؟ دلایل پیچیدگی موضع اشتراوس و فراری از برچسب‌های معمول است. او به یک معنا قائل به گسست و به یک معنا قائل به تداوم است. این را باید توضیح داد. اشتراوس به‌هیچ‌وجه به‌طور کامل در کنار بلومنبرگ قرار نمی‌گیرد. اولاً تأکید بلومنبرگ بر «خودتصدیق‌گری» (SelfAssertion) و حقانیت عصر مدرن است. این تأکیدات او را کاملاً از اشتراوس جدا می‌کند. درباره گسست اما بله، اشتراوس به این ایده قائل است که با فلسفه سیاسی مدرن گسستی از تلقی قدما به‌صورت رادیکال اتفاق افتاد. اما چه گسستی؟ آن گسستی که پیش‌تر از آن گفتم و می‌توان آن را اینگونه صورت‌بندی کرد: عقل یا فلسفه نمی‌تواند به‌تمام عرصه سیاسی را کنترل کند، همچنین عرصه زندگی سیاسی نیز نمی‌تواند به‌تمامی انسان را به سعادت برساند. این پیروبحث دکتر بستانی هم در خصوص نفی ساحت استعالی هست. عرصه سیاسی به‌مثابه یک عرصه کاملاً درون‌ماندگار (immanent)، نمی‌تواند انسان را به سعادت برساند و عرصه فلسفه که تنها عرصه‌ای است که سعادت حقیقی در آن حاصل می‌شود، نمی‌تواند به‌تمامی کنترل سیاست را به دست بگیرد. نقد اشتراوس این است که فیلسوفان مدرن از این تلقی بریدند و در مقابل اظهار کردند که عرصه سیاست تنها عرصه‌ای است که سعادت به‌معنای انضمامی کلمه را برای انسان فراهم می‌کند. همچنین از نظر آنان، عرصه فلسفه می‌تواند به‌مثابه راهنما، انسان را به این سعادت در حوزه سیاسی برساند.

**درباره این نکته که اشتراوس به تداوم نیز قائل است، چه می‌توان گفت؟**

**شروین مقیمی:** اشتراوس معتقد است، ریشه‌های مسیحی در تلقی مدرن به یک معنا تداوم پیدا کرده‌اند و در اینجا او به اشمیت و لوییت نزدیک می‌شود. البته او در این باره تصریح خاصی ندارد. با این حال نقد تلویحی او به مسیحیت را می‌توان از این زاویه مورد تأمل قرار داد که جزم‌های الهیات مسیحی به یک معنا در تفکر مدرن رسوخ کرده‌اند و او این را البته باتوجه به ماهیت سیاسی تجدید، اجتناب‌ناپذیر می‌داند؛ چیزی که باز او را از امثال اشمیت و تا حدودی از فوگلین متمایز می‌کند.